

سی و دومین گردهمایی مدیران گروه های آموزشی دانشگاه

سخنرانی دکتر محسن رنانی

با نام حق. امیدوارم پس از پایان این برنامه، چیدمان ذهن ما تغییر محسوس کرده باشد. قصد دارم در باب یکی از موضوعات مغفول آموزش عالی یعنی گذار از علم مرده به زنده به عنوان مأموریت دانشگاه بحث نمایم و اینکه آینده دانشگاه چه می شود؟ چه باید می بودیم و چه باید بکنیم، که آنچه باید می بودیم محقق شود. چون با وضع کنونی امیدی نیست که در آینده علم، جایگاه ویژه ای داشته باشیم. تولید علم یکی از روش های انجام مأموریت دانشگاه است. اما آیا مأموریت دانشگاه تولید علم است؟ یا اینکه دانشگاه مأموریت های دیگری نیز دارد؟ دانشگاه ها ۴ مأموریت دارند که اگر و فقط اگر، بتواند علم زنده تولید کند می تواند در جهت تحقق ۴ مأموریت گام بردارد. بحثی که مطرح می کنم نه قانون می خواهد نه بودجه. تنها چیزی که لازم دارد انگیزه و عزم در مدیریت و استادان دانشگاه است. زمانی یکی از وزرای آموزش و پرورش گفت کاری کنیم که نه بودجه بخواد و نه قانون. به ایشان گفتم از فردا بگوئید مشق شب ممنوع و ایشان گفت، نمی توانم.

اگر اجماعی در میان مسئولین دانشگاه و مدیران و استادان رخ دهد این مهم امکان پذیر است که یک نیاز مقدماتی است. این که فضای امروز دانشگاه، مانند جامعه است (ناامیدی، کم بودن سرمایه اجتماعی، بی انگیزگی و...) این نشان می دهد که دانشگاه از مسیر تولید علم زنده دور شده است و تا به این مسیر برنگردیم تولید علم زنده میسر نیست.

یونسکو ۴ مأموریت را برای نظام آموزشی مطرح کرده است. نظام های آموزشی ۴ هدف دارند. در اینجا پراتنزی باز می کنم. در هر جامعه ای ۴ سرمایه وجود دارد. هر نظام اجتماعی برای پویایی به ۴ دسته سرمایه نیاز دارد. سرمایه اقتصادی، سرمایه انسانی، سرمایه اجتماعی و سرمایه های نمادین. البته جامعه شناسان سرمایه سیاسی و فرهنگی را نیز به آن اضافه می کنند.

این ۴ سرمایه را همه جوامع باید داشته باشند.

سرمایه اقتصادی: نه دارایی است و نه ثروت. آن چیزی است که می تواند خلق ثروت و ارزش کند. اگر دارایی و ثروت، خلق ارزش و ثروت کند سرمایه اقتصادی است. توسعه توانایی در تبدیل دارایی به ثروت و ثروت به ارزش است.

سرمایه اجتماعی: وقتی با هم هستیم آن را داریم ولی وقتی با هم نیستیم ارزشی ندارد.

سرمایه انسانی: مجموع دانش آشکار و ضمنی است یا به قولی فوت و فن است. سرمایه های نمادین، هر کدام از سرمایه های مذکور که به شهرت برسد سبب هم افزایی سرمایه خواهد شد و به ثروت منجر می شود. تمامی سرمایه های هر جامعه در این ۴ مورد خلاصه می شود.

یونسکو در قرن ۲۱، چهار مأموریت برای نظام های آموزشی مطرح کرده است.

۱. Learning to learning: آموختن را بیاموزد. یعنی وقتی از دانشگاه خارج می شویم همچنان آموزنده باشیم. تأکید بر سرمایه های اجتماعی و انسانی

۲. Learning to do: یادمان بدهد که به آنچه آموختیم عمل کنیم. بکارگیری را به ما بیاموزد.

۳. Learning to live: زندگی کردن را بیاموزد. اگر زیستن را نیاموزند آدمهای ناتوانی خواهند بود و کمکی به ترقی اجتماعی نمی کند. مثلاً دانشجویان با هم نمی توانند به درستی تعامل کنند. اگر مهارت زیستی به آموزشگران منتقل نشود، این آموزشگران تنها مخزن علم هستند که هیچ کمکی به پیشرفت جامعه نخواهند کرد.

۴. بیاموزیم که با همدیگر زندگی کنیم. مهارت های اجتماعی مان را بالا ببرد.

این ۴ مأموریت، ۲ سرمایه اجتماعی و انسانی را ایجاد (تولید) می کند که محصول طبیعی آن ۲ سرمایه اقتصادی و نمادین است. یعنی ظرفیت خلق ارزش های اقتصادی.

دانشگاه ها هدف اول را ناقص انجام می دهند. اطلاعات زیادی (Data) به دانشجویان منتقل می کنند. اما باید توجه داشت که اگر زنجیره آگاهی کامل طی شود ما می توانیم بگوییم که انسان تر شده ایم.

Data → Information → Science → Knowledge → Wisdom

در دانشگاه های ما این زنجیره از Data آغاز و به Science ختم می شود و حتی گاهی برعکس نیز عمل می کنیم یعنی از Science به information و از آن به سوی Data حرکت می کنیم. باید بگونه ای عمل کنیم که مثلاً دانشجوی، تئوری انیشتین را دوباره کشف کند. آن را درونی کند. باید کمک کنیم که آن علم به دانش در دانشجو تبدیل شود و حتی در مدارج عالی که استاد باید خیلی توانمند باشد تا دانش را به معنا تبدیل نماید. عرفان کارش تبدیل آگاهی و ایده به معنا است. هر چه به سمت روش های جاری آموزش برویم این روند را معکوس طی خواهیم کرد. تنها در صورتی که دانشگاه علم زنده تولید کند این زنجیره آگاهی طی خواهد شد و در غیر اینصورت در مرحله Science یا همان علم مرده باقی خواهد ماند.

علم یکی از دستاوردهای بشری است که اگر نتواند به انسانی تر شدن جامعه و انسان تر شدن ما کمک کند به درد جامعه نخواهد خورد. وجه تمایز انسان با سایر موجودات زنده، قوه ناطقه است یعنی انسان دارای منطق است. قوه نطق توانایی اندیشه و منطق ذهنی است که نیاز به جهاز گویایی دارد که بروز نماید. هر چه زبان قوی تر باشد قوه نطق ذهنی از جهاز گویایی بیشتر منتقل می شود. سومین جزء نطق، زبان گویایی است. زبان فارسی و انگلیسی و.... مثلاً گوریل ها قوه نطق دارند ولی چون جهاز گویایی ندارند این قوه در حالت کمون مانده است.

در حال حاضر ما توانایی مذاکره، گفتگو، بحث و مهارت اجتماعی را نداریم. هر چه در جامعه مهارت گفتگو (دیالوگ از جنس معامله است، اختلاط کردن) بالا باشد در پایان طرفین احساس خواهند کرد که سود برده اند. اگر در پایان گفتگو طرفین احساس نکنند که سود برده اند، این گفتگو، دیالوگ نبوده است بلکه مناقشه و جنگ بوده است.

دیالوگ ۱۰ ویژگی دارد که مهمترین آن ها گوش کردن، تعلیق (معلق کردن ذهن - پیشداوری نکردن)، رواداری (همه حقیقت را از آن خود ندانیم)، صبر (تحمل داشته باشیم) است.

توانایی چهارم، مهارت های ارتباطی است. اگر انسان حیوان ناطق است هر چه از این ۴ توانایی (قوه نطق، جهاز گویایی، زبان، مهارت ارتباطی) بیشتر پیدا کند، تواناتر است. هر چه در این مسیر بیشتر پیش رود، انسان تر خواهد شد. در واقع انسان حیوان گفت‌وگوگر است. توسعه یعنی این که جوامع بتوانند مهارت های ارتباطی و دیالوگ را در بین خود بالا ببرند. زبانی که پر از ایهام و کنایه است و نتوان آن را نقد کرد، نمی تواند سطوح بالای گفت‌وگو را پوشش دهد. دیالوگ نوعی هم شنفتی است که دو طرف باید بشنوند تا گفت‌وگو رخ دهد.

وقتی قوه نطق رخ داد، می توان با آن یک جامعه انسانی زنده را ایجاد کرد. قوه نطق در جامعه شبیه جریان خون در بدن است. آنچه سبب تکامل جامعه می شود، خلق و کشف ایده ها است. مهارت گفتگو یا توانایی دیالوگ، نقش خون در بدن است.

در اینجا توجه شما را به آماری جلب می کنم.

سال ۱۳۵۶: نرخ مشارکت زنان ۱۳/۵٪

بعد از انقلاب: نرخ مشارکت زنان ۶٪

هم اکنون: نرخ مشارکت حدود ۱۵٪

توجه کنید که در هیچ کشور توسعه یافته ای نرخ مشارکت زنان زیر ۶۰٪ نیست. در کشورهای در حال توسعه حدود ۴۰٪ است.

آمار پذیرش زنان در دانشگاه ها بیشتر از مردان است. می توان نتیجه گرفت که زنان ما دانشمند می شوند و بر می‌گردند به خانه و هیچ اتفاقی در جامعه رخ نمی دهد.

پیشتر هم گفتیم که مهارت های ارتباطی در جامعه به مثابه خون در بدن است. جامعه از بدن ما نیز زنده تر است. وقتی به بدن شوک وارد می شود، واکنش آن مشخص و قابل پیش بینی است. ولی وقتی به جامعه شوک وارد می شود انواع واکنش ها ممکن است رخ دهد. بدن ما بدون ارگانسیم های زنده، زنده نخواهد ماند. جامعه به شرطی زنده می ماند که قواعد حاکم بر آن زنده باشد. جامعه هم اگر خوراک آن زنده نباشد می میرد. حتی اگر دین نشانه های زنده بودن را ندارد، پس دینی مرده است. بقیه سیستم ها هم همینطور هستند. اگر نظام حقوقی، نظام سیاسی، نظام علمی و... زنده نباشند باعث می شود جامعه رو به افول و مرگ برود. زنده بودن یعنی داشتن حافظه، قدرت انطباق و در این صورت است که آن سیستم می تواند تکامل یابد.

علم اگر بخواهد در خدمت جامعه باشد و به تکامل آن منجر شود باید زنده باشد. علم یک سیستم است و اجزایی دارد. تا زمانی که این اجزاء در حرکت و رفت و برگشت است سیستم وجود دارد و زنده است. علم مجموعه ای از گزاره های خبری درباره آدم‌ها، مناسبات، سیستم های کنترل، مطبوعات و ... است که تا زمانی که بین آنها ارتباط

برقرار باشد زنده است. علم کالای عمومی است و با کالای خصوصی تفاوت دارد. کالای خصوصی، کالایی است که وقتی من مصرف می‌کنم تمام می‌شود ولی کالای عمومی یعنی این که همه مصرف می‌کنیم ولی تمام هم نمی‌شود. مانند امنیت، نظم ترافیک، برنامه ماهواره ها (مصرف مشترک بدون ازدحام).

حالا این کالای عمومی باید بصورت جمعی تولید شود. باید مناسبات و رفت و برگشتی باشد. علم وقتی علم است که این داده ها بین ما و جامعه و صنعت، رفت و برگشت داشته باشد. آنچه علم را آماده مصرف می‌کند همین مناسبات و رفت و برگشت ها است و ابزار آن دیالوگ است و در این انتقال اگر رفاقت و مناسبات و... نباشد با جابجایی کیسه های گندم تفاوتی ندارد. درست مثل این است که کیسه های گندم از انباری به انبار دیگر منتقل شده باشد. وقتی همه در ارتباط با هم و در گردش باشند علم زنده تولید می‌شود. در حقیقت جامعه زنده علمی باید وجود داشته باشد تا علم زنده تولید شود.

اینکه دانشجو فقط بخواند و امتحان بدهد یعنی انتقال دانش و تفاوتی با جابجایی کیسه گندم ندارد. ولی باید گفت و گو کرد و تا زمانی که این علم به حس تبدیل نشود، به معنا تبدیل نخواهد شد و چون چنین علمی شکل نمی‌گیرد، دستمان پر است از اختلاف و تعارض. کتاب نوشتن و کپی مقاله خارج از چرخه علم است. چرخش بین ما لازم است. چرخش ایده ها و نقد و گفت و گو باید رخ دهد در واقع باید دیالوگ رخ دهد. دیالوگ اصل علم است. تولید رساله، مقاله و... خارج از چرخه علم است و در حقیقت علم نیست اگر به حس و معنا تبدیل نشود و ابزار اصلی آن، گفت و گو و مهارت ارتباطی است.

روح توسعه مهارت گفت و گو است. در غرب، فلسفه وجود داشته و قدرت دیالوگ را خلق کرده است ولی حالا متوجه تئوری های آن شده اند. مثلاً در مدارس غرب، بیشتر به دنبال تقویت مهارت های ارتباطی هستند تا درس دادن به دانش آموزان.

سخن آخر این که، اصلی ترین شرط نظام علمی زنده، وجود جریان گفت و گو در فرایند تولید علم است.

مباحث مطرح شده در میزگرد تخصصی با حضور آقایان دکتر محسن رنانی، دکتر جعفر توفیقی، دکتر محمد فاضلی، دکتر فراستخواه و دکتر کریمیان اقبال

مباحث مطرح شده از سوی دکتر فاضلی:

ما دانشگاه را در زمانی بررسی می‌کنیم که میان رشته ای شده است و امید و سرمایه اجتماعی به شدت تضعیف شده است. یونسکو برای دانشگاه ۲ وظیفه را به رسمیت می‌شناسد، تربیت شهروند متخصص و شهروند مشارکت جو.

باید یادآوری کنم که ما باید ۶ نوع سواد داشته باشیم. سواد رسانه، سواد محیط زیست، سواد فرهنگی، تفکر انتقادی، سیاست عمومی و سواد اقتصادی. شهروند در دنیای جدید باید مفاهیم پایه اقتصادی را بداند و در زندگی بکار گیرد. وقتی مردم از سیاست های درست حمایت می‌کنند که از سواد اقتصادی خوبی برخوردار باشند. سواد فرهنگی که

ناظر بر توانایی و شناخت فعالانه فرهنگی است. سواد سیاست عمومی یعنی این که چون همه ما تحت حاکمیت قدرت سیاسی زندگی می کنیم، لازم است که سیاست را بفهمیم.

رسالت عمومی و اجتماعی دانشگاه این است که در دنیای جدید، دروس عمومی را به گونه ای تغییر دهیم که این به فهم این ۶ سواد کمک کند. رسالت اجتماعی دانشگاه یعنی این که شهروندانی تربیت کنیم که از این ۶ سواد بهره برده باشند. چنین شهروندانی احساس قدرت می کنند چون می توانند بر جامعه شان اثر بگذارند.

مباحث مطرح شده از سوی دکتر کریمیان اقبال:

بحث بر سر چگونه بودن ما در دانشگاه است. از گذشته بگذریم، دانشگاه چگونه باید باشد. بحث بر سر چگونه زیستن است؟ زیست، ناخودآگاه در یک بوم صورت می گیرد. اکوسیستم نوآوری یعنی المان هایی که باعث توسعه اقتصادی می شوند. در اینجا مطالعه کتاب جنگل بارانی را به استادان محترم توصیه می کنم. در این جنگل بارانی، موجودات متنوعی زندگی می کنند که در تعامل و تقابل با هم هستند. همین به رسمیت شناختن تنوع، تفاوت و تعامل ها باعث رشد می شود. کشور ما راه طولانی در پیش دارد. آنچه باعث رشد جوامع می شوند این است که افراد رویا دارند و آن را به واقعیت تبدیل می کنند. آیا ما هم رویا داریم؟ مسلماً دانشگاهیان در این زمینه بسیار مهم هستند. ما باید بتوانیم به هم اعتماد کنیم، با یکدیگر تجربه کنیم و حتی اشتباه کنیم و شکست بخوریم.

مباحث مطرح شده از سوی دکتر توفیقی:

اتفاق هایی که در دنیا می افتد، برای ما درس است. دانشگاه های تراز اول دنیا در بیانیه رسالت و چشم انداز خود بازنگری کرده اند. ادبیات آن را عوض کرده اند. مأموریت خود را ساعات بشری و تربیت شهروندان با فضیلت تعریف کرده اند. دانشگاه می گوید من موجود اجتماعی هستم و وظیفه من بهبود فرهنگی و سیاسی و اجتماعی است و دانشگاه می خواهد خود را در بطن جامعه جا سازی کند. ما متعلق به شما هستیم و وظیفه ما سعادت مادی و معنوی شماست. در شایستگی دانش آموختگان خود تجدید نظر کرده اند. آن ها می گویند دانش آموختگان باید در حوزه دانش این توانمندی ها، مهارت ها و بینش ها را داشته باشند.

در پژوهش ها و کارکردهای خود، مفهوم رسالت اجتماعی را جاسازی کرده اند و اهداف و شایستگی های دانش آموختگان خود را بسط داده اند. در دانشگاه های تراز اول، پژوهشی صورت نمی گیرد مگر این که از جامعه یا صنعت موضوعی درخواست شده باشد و پژوهش ها تقاضا محور شده اند.

در بخش خدمات که سومین کارکرد دانشگاه است، دانشگاه ها از طریق حضور در مناطق علم و فناوری، پارک ها و... نسبت به تأسیس شرکت های دانش بنیان اقدام کرده اند و چرخش های اقتصادی بزرگی ایجاد کرده اند و در بخش سیاستگذاری و تصمیم گیری، می توانند خدمات مهمی به جامعه بدهند. دانشگاه ها باید دانش سازماندهی شده و مشکل گشا را ارائه دهند نه مشاوره دادن را. البته نباید همه مسائل و مشکلات را از دانشگاه ببینیم. بخشی از مشکلات به عهده سیاستگذاران است. اما مهم این است که دانشگاه چگونه اساتید خود را آموزش دهد و تا چه اندازه حاضر است شیوه و سبک مدیریت و کلاسداری خود را تغییر دهد.

مباحث مطرح شده از سوی دکتر فراستخواه:

واقعیت این است که کلمات آسان شده است و باید آن را دشوار کرد. باید آشنایی زدایی کرد. خطاب من به انسان های کبیر است. زبان امری اجتماعی است. دلالت اجتماعی آن گفتمان مندی علم در حال شکل گیری است. نباید همه مسائل را تقلیل روانشناسی کنیم و به بایدها و نبایدها محدود نماییم.

در مورد بحث استادان باید بدانیم که واقعاً اینطور نیست که همه اشکال از دانشگاهیان است. باید این نقد را به سیستم نیز داشته باشیم. انسان کبیر، جامعه است. فرماسیون نهایی مشکل دارد و باید اصلاح شود. افلاطون و ارسطو می خواستند اخلاق بنویسند جمهوری نوشتند و می خواستند اخلاق بحث کنند، سیاست نوشتند. مسئولیت اجتماعی دانشگاه به شکل اجتماعی ساخته و یا ویران می شود. چرا دانشگاه نمی تواند مسئولیت اجتماعی خود را انجام دهد. باید به فرماسیون نهایی و جامعه برگردیم، وقتی آن ها اشکال دارند بقیه هم مشکل پیدا می کنند. ما دچار ترومای فرهنگی و اجتماعی شده ایم. وضعیت آسیب پذیری است که احساس قربانی شدن دارد. الان وضعیت دانشگاه این گونه است. مسئله این است که این احساس ما (گشتالت) در حال حاضر ناامیدی و بدبینی است و در این وضعیت همه فقط خود را سر پا نگه می دارند.

حتی رسالت اجتماعی پیامبر از نبی به رسول است یعنی گسیل شدن به جامعه، رها شدن. علم حس جدیدی است نسبت به این اکتشافات. این حس خودآثر بخشی در دانشگاهیان کم شده است که علت آن جامعه است. دلیل ندارد که دانشگاهی فکر کند که نمی تواند کاری کند ولی علت دارد. همانطور که فقر مهم نیست، احساس فقر مهم است.

باید پیدا کنید علت های پایین آمدن حس مشارکت و احساس مسئولیت را. این که چرا حسی در من در این شرایط بوجود نمی آید؟ در ادامه ایشان راهکارهایی را به شرح زیر پیشنهاد نمودند.

۱. سنای دانشگاه تشکیل شود.
۲. دانشگاه آیین نامه های ارتقاء برای خودش داشته باشد.
۳. صبح ها در گروه morning report داشته باشیم. Report ها را بیشتر کنیم چون از دل آن الگو (pattern) در می آید.
۴. کلاس ها براساس Case Study های محلی برگزار شود.
۵. پروپوزال ها را بهبود ببخشیم که هر پایان نامه یک مشتری داشته باشد. سعی کنیم قاعده های خوب را شکل دهیم.
۶. Team Teaching دانشگاه را با افراد صنعت شکل دهیم.
۷. با تئوری نجنگیم چون زمینه خوبی برای ستیز با عقل است. تئوری کاربرد است.
۸. از مفهوم سازی خسته نشوید و اجازه دهید از دل آن آگاهی، فرزانی و آگاهی فرهیختگی در آید.

راهکارهای پیشنهادی دکتر رنانی:

۱. واقعیت این است که دانشگاه های ما دچار اختلال ارتباطی هستند. این مسئله را باید از خانواده و گروه شروع کنیم.
۲. شیوه نامه های داخلی را بازنگری کنیم.
۳. مقاله ها با شیوه طی شدن دیالوگ تولید شود.
۴. نظام نمره دهی را عوض کنیم و نظام رتبه بندی جایگزین شود.
۵. تقاضا کنیم که نمره گروهی بدهیم و معدل نتایج یک گروه را به عنوان نمره به آن ها بدهیم. از این طریق تعامل جمعی و ارتباطی افزایش می یابد.
۶. انتخاب موضوع رساله ها از این وضع خارج شود. این مسئله نیازمند فرایند تفکر دائمی است.
۷. انجمن های سیاسی، علمی و... را وارد مشارکت اجتماعی کنیم (ورزش و بحث های گروهی).
۸. غذاخوری استادان و دانشجویان را یکی کنیم. این عدم ارتباط ها از همین جاها شروع می شود.
۹. نظام ارزیابی را عوض کنیم. ما به اساتید برای کار گروهی، کلاس با نشاط و... نمره بدهیم. اجازه بدهیم دانشجویان با لباس رنگی به کلاس بیایند. اجازه بدهیم اساتید با لباس شاد به کلاس بیایند به این ها نمره بدهیم.
۱۰. جلسه ای یا کمیته ای از افراد حاضر در این جلسه برای درمان اختلال ارتباطی تشکیل شود.